

از «شکل» تا «وجه» تعمقی در واژگان داللتگر ظاهر اثر، در حوزه معماری^۱

الهام بختیاری منش^۲

کلیدواژگان: وجه، صورت، شکل.

چکیده

سطح مفهوم کلمه‌ها در انعکاس دیدگاه‌های معرفتی، ضرورت توجه به واژگان را در حوزه‌های فکری گوناگون می‌رساند. یکی از مهم‌ترین دسته واژگانی، که در حوزه معماری باید بازبینی و تثبیت شوند، واژگان اشاره‌کننده به ظاهر اثر هستند. اهمیت این واژگان به دلیل تأثیر فهم از ظاهر بر محصول متعین تولید شده است. این واژگان در صورت تدقیق انعکاس‌دهنده دیدگاه‌ها در خصوص ظاهر، در عرصه معماری هستند و به این ترتیب یکی از ابزارهای اشاره‌کننده به مرتبه وجودی اثر به‌شمار می‌روند. در حالی که کاربردهای متفاوت و ناهماهنگ فعلی این امکان را تا حد زیادی از بین برده است. برخی از واژگان داللتگر ظاهر اثر معماری عمق معنایی بیشتری دارند و با معنای دووجهی خود، علاوه بر اشاره به ظاهر، پیوند مرتبه ظاهری و باطنی را نیز به طور ضمنی بیان می‌کنند. در حالی که دیگر واژگان تنها به ظاهر دیدنی دلالت دارند. به این ترتیب شاهد سلسله‌مراتبی در میان واژگان داللتگر ظاهر هستیم. چنین سلسله‌مراتبی در میان ظواهر خلق شده نیز برقرار است، برخی از آثار معماری با توجه به عالم ماهیات خلق

شده‌اند و از طریق ظاهرشان به عوالم برتر رهنمون می‌شوند. بنا بر این می‌توان با دلالت بر ظاهر اثر در واژگان، سلسله‌مراتب معنایی آن‌ها را در نظر گرفت.

مقدمه

تعامل زبان و تفکر، چرخه‌ای کامل می‌سازد. در این چرخه، چگونگی فهم جهان بر شکل‌گیری دستگاه زبان به طور عام و زبان گفتاری و نوشتاری به طور خاص تأثیر دارد. از سوی دیگر، چگونگی استفاده از واژگان و دقت در به‌کارگیری آن‌ها، بر چگونگی مواجهه با عالم مؤثر است. به بیان دیگر، هر واژه دنیایی از اندیشه پشیمان آن واژه را همراه دارد و در ساخت «زیست جهان» دخیل می‌شود. با پذیرش این امر، تخصص در واژگان و تدقیق آن‌ها به دو دلیل ضرورت می‌یابد؛ اول، فراهم آوردن امکان دسترسی به فهم اهالی زبان از پدیده‌ای خاص و انکشاف وجوه پدیده از طریق کلمه‌ها و دوم، امکان استفاده مناسب از واژگان، متناظر با دیدگاه‌های معرفتی مورد نظر، به ضرورت نخست زمینه ایجاد همدلی و توان نقد بیرونی و منصفانه پاسخ می‌دهد. در حالی که ضرورت

۱. این مقاله از رساله دکتری معماری نگارنده با عنوان *از معماری شکل تا معماری صورت* برگرفته شده است که در دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی زیر نظر دکتر هادی ندیمی در حال انجام است.
۲. دانشجوی دوره دکتری معماری دانشگاه شهید بهشتی؛
e.bakhtiarimanesh@gmail.com

پرسش‌های تحقیق

۱. حد معنایی واژگان داللتگر ظاهر اثر، در حوزه معماری، چگونه است؟
۲. چگونه می‌توان واژگان داللتگر ظاهر در حوزه معماری را، متناظر با دیدگاه معرفتی پشتیبان‌شان، تشبیت کرد؟

۳. واژگان دسته اول، واژگان عام داللتگر ظاهر در حوزه معماری و واژگان دسته دوم، واژگان کلیدی این عرصه هستند.

۴. تأثیرات تفکر لویی کان بر معماران پدیدارشناس، از جمله نوربرگ-شولتز، مشهود است. به همین دلیل لویی کان یکی از معمارانی است که در این نوشتار به نظریه‌هایش استناد شده است.

۵. یک مترجم، آن هم تنها یک بار همه این متون را به زبان فارسی برگردانده است، بنا بر این امکان مقایسه بین ترجمه‌ها و دخیل دانستن اعتبار مترجم نیست.

۶. بدیهی است آمیختگی زبان عربی با زبان فارسی و بودن ریشه عربی برای برخی از واژگان، لزوم مراجعه به این زبان را نیز ایجاب کرده است.

۷. از جمله لغت‌نامه دهخدا، المنجد، و آکسفورد.

۸. از جمله تفسیر المیزان و ترجمه فولادوند.

۹. از جمله فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، گردآوری ماری بریجانیان.

10. "shape, cast, figure, form, configuration, conformation, contour, shape, cast, figure, form, configuration, conformation, geometry, contour, outline, body, profile, silhouette, frame, framework, shell, skeleton; arrangement, design, format, layout, makeup, organization, pattern, plan, setup, diagram, graphic, image, picture"

11. <http://www.merriam-webster.com/thesaurus>

دوم علاوه بر ایجاد امکان نقد درونی، بیشتر در حوزه‌ی کاربرد کمک خواهد کرد. چنانچه با این نگاه به حوزه‌ی زبان گفتاری و نوشتاری معماری وارد شویم و از چپستی فهم از «ظاهر اثر معماری» سوال کنیم، شاید بتوان به دستاوردهایی در پاسخ به هر دو ضرورت رسید. اهمیت دستیابی به «فهم از ظاهر» در وهله اول در اهمیت ظاهر، یعنی ملموس‌ترین وجه پدیده و دریچه شناخت آن، است، به‌خصوص در خصوص فعل معماری که ناگزیر از داشتن محصولی متعین است. علاوه بر این تأکید نظریات نقادانه معماری در رجوع به خود اثر، اهمیت ظاهر را دوچندان می‌کند. پیش‌نیاز دستیابی به چنین فهمی از طریق پی‌گیری محورهای زیر امکان‌پذیر است: اول، شناسایی کلمه‌های کلیدی داللتگر ظاهر اثر، در حوزه معماری؛ دوم، شناسایی گستره معنایی هریک از این واژگان کلیدی در حوزه معماری؛ سوم، تطبیق حدود معنایی این واژگان با حدود معنایی آن‌ها در حوزه‌های سازنده‌ی واژه، از جمله متون مقدس (قرآن کریم)، زبان، فلسفه، و حکمت؛ چهارم، تشبیت واژگان بر اساس اصیل‌ترین دامنه معنایی آن‌ها.

بدیهی است که کنکاش توأمان در حوزه‌های گفتاری و نوشتاری معماری مستلزم پژوهشی وسیع است. از سوی دیگر، با محدود کردن پژوهش به حوزه نوشتاری و متون معماری درمی‌یابیم که هر یک از نظریه‌پردازان این حوزه، واژه یا واژگانی را برای اشاره به خود اثر به کار برده‌اند. در حالی که تعداد کمی از آن‌ها تعریف خاصی از ظاهر بیان کرده‌اند. هرچند تمامی این آرا می‌توانند در نزدیک شدن به افق معنایی واژگان کارآمد باشند، اما ناگزیر از محدود کردن دامنه متون هستیم. در این مسیر نظراتی که با ظاهر برخوردی محوری داشته و تعریفی از آن بیان نکرده‌اند، کارآمدترند.^۳ واژگان استفاده‌شده در این آرا گستره کلمه‌های کلیدی داللتگر ظاهر را در حوزه معماری تشکیل می‌دهند. از آنجا که معماری عرصه ساخت واژگان نیست و کلمه‌های مطلوب آن را نظریه‌پردازان و یا مترجمان از حوزه‌های دیگر به امانت می‌گیرند، لازم است که قابلیت کلمه‌ها در انتقال معانی بیان شده در جایگاه اصلی آن‌ها، یعنی زبان، فلسفه، و حکمت، بررسی شود. تطبیق معنای واژه در حوزه معماری با معنای واژه در حوزه‌های سازنده آن، امکان تشبیت کلمه و تدوین سلسله‌مراتب میان کلمه‌ها را فراهم و زمینه را برای رسوخ به دیدگاه پشتیبان آن‌ها ایجاد می‌کند. در این پژوهش منابعی از چهار حوزه معماری، زبان، فلسفه (و نقد ادبی)، و حکمت بررسی شده است.

۱۲. برخی از آرای ساختارگرایی، پدیدارشناسی، و ساختارشناسی که در آن‌ها ظاهر محور نظر است.

۱۳. علاوه بر این واژگان دو واژه morph با ریشه لاتین و gestalt با ریشه آلمانی با وجود متداول بودن در ادبیات نظریه‌پردازان معماری از دامنه‌ی این پژوهش خارج هستند.

۱۴. نک:

Christian Norberg-Schulz,
*Architecture: Presence,
Language and Place.*
15. Louis I. Kahn

۱۶. نک:

Ulrich Conrads, *Programs
and Manifestoes on 20th
Century Architecture.*

۱۷. نک:

Rudolf Arnheim, *The Dynamics
of Architectural Form.*
18. Christopher Alexander,
The nature of Order, book 1-2,
p. 432.
19. Peter Eisenman
20. Charles Jencks &
Karl Kropf, *Theories
and Manifestoes of
Contemporary Architecture,*
pp. 376, 377.

معنایی، که هریک از این نظریه‌پردازان بر این واژگان حمل می‌کنند، در بخش‌های بعدی نوشتار بررسی خواهد شد.

۲۱. علی‌رغم متداول بودن واژه «فرم» در زبان غیررسمی، معادل فارسی به حساب نمی‌آید و از دامنه‌ی واژگان حذف خواهد شد.

۲۲. منبع هریک از این معادل‌ها در بخش بعدی نوشتار خواهد آمد.

حوزه معماری «form» را در معنایی ویژه استفاده کرده است.^{۲۰} کلمه‌های فارسی‌ای که در ترجمه متون منابع این پژوهش مترجمان در برابر این واژگان قرار داده‌اند شامل «شکل، تصویر، صورت، نقش، و فرم»^{۲۱} است. بدیهی است که ترجمه این لغات در دیگر حوزه‌های زبان فارسی یا حتی در حوزه معماری به طور عام مورد نظر نیست؛ تنها لازم است مشخص شود که این کلمه‌ها، با نقش کلیدی‌شان در دیدگاه‌های مطرح، با چه واژگانی در زبان فارسی معادل دانسته شده‌اند.^{۲۲} علاوه بر این، کلمه‌های «نقش»^{۲۳}، «صورت»^{۲۴}، «وجه»^{۲۵} در برخی آرای تألیفی فارسی^{۲۶}، در اشاره به ظاهر، استفاده شده‌اند. این واژگان نیز مجموعه‌ای محدود از میان همه «واژگان دلالتگر ظاهر در زبان فارسی»^{۲۷} است^{۲۸} و همچنین «واژگانی استفاده‌شونده در ترجمه متون فلسفه و علوم اجتماعی»^{۲۹} هستند.^{۳۰}

۲. گستره معنایی هریک از واژگان کلیدی دلالتگر ظاهر اثر، در حوزه معماری^{۳۱}

دسته اول از واژگان تحت بررسی، واژگان کلیدی در نظریات غربی و به زبان انگلیسی هستند که معادل‌های رایج آن‌ها در متون تخصصی معماری به زبان فارسی نیز آورده شده است.

shape:

الف. شکل^{۳۲}؛ ظاهر صرفاً دیدنی شیء، بدون توجه به ارتباط

آن با امور پنهان (در برابر فضای خالی)^{۳۴}

ب. ظاهر ملموس و دیدنی شیء که آخرین مرحله ورود

ساختارهای ثابت و پنهان جهان به عالم ماده است.^{۳۵}

image:

(تصویر)^{۳۶}؛ «بیان مادیت‌یافته حضور»، «آنچه جهان خود را باز

می‌نمایاند».

figure:

الف. (نقش)^{۳۷}؛ ظاهری مشخص در زمینه (در برابر زمینه)

ب. (صورت)^{۳۸}؛ ظاهر دیدنی

پ. (صورت)^{۳۹}؛ تجلی خاص و بیرونی امر کلی، «جسمانیتی

در حوزه معماری به برخی از نظریه‌ها در گرایش‌های ساختارگرایی، پدیدارشناسی و ساختارشناسی مراجعه خواهد شد؛ از جمله آرای رودلف آرنه‌ایم، کریستوفر الکساندر، لویی کان، کریستین نوربرگ- شولتز و پیتر آیزنمن.^{۴۰} این مراجعه شامل اصل متن و ترجمه آن‌ها به زبان فارسی است.^{۴۱} همچنین متون تألیفی فارسی در زمینه معماری نیز، که واژگان دلالتگر ظاهر را در معنایی ویژه به کار برده‌اند، بررسی می‌گردد. تفحص در حوزه زبان شامل جستجوی طیف واژگان دلالتگر ظاهر و دامنه معنایی آن‌ها در زبان فارسی، عربی، و انگلیسی است که از طریق فرهنگ طیفی و تزاروس‌ها و همچنین فرهنگ‌های لغت در هر سه زبان محقق می‌شود.^{۴۲} گفتنی است که دامنه جستجو در عرصه زبان عربی به متن قرآن کریم و ترجمه‌ها و تفاسیر معتبر آن کشیده شده است.^{۴۳} در تطبیق واژگان در دو زبان فارسی و انگلیسی، فرهنگ‌های گزارشگر استفاده شده است.^{۴۴} تفحص در حوزه فلسفه، حکمت، و نقد ادبی (هنری) از طریق مراجعه به فرهنگ‌نامه‌ها یا اصطلاحات و مفاهیم فلسفه و نقد و همچنین تاریخچه این حوزه‌های فکری صورت گرفته است.

۱. کلمه‌های کلیدی دلالتگر ظاهر اثر، در حوزه معماری

از میان «مجموعه کلمه‌های عام اشاره‌کننده به ظاهر در زبان انگلیسی»^{۴۵}، واژگان «form و image و shape» در برخی از حوزه‌های نظری معماری^{۴۶} «واژگان کلیدی» هستند^{۴۷}؛ واژه‌های «figure و image و ar «form کریستین نوربرگ- شولتز، یکی از متفکرین پدیدارشناسی به مثابه واژگانی با معنایی خاص به کار برده است.^{۴۸} واژه «form» از جمله واژگان خاص در ادبیات لویی کان^{۴۹} است.^{۵۰} واژگان «shape و figure و form» در دامنه واژگان رودلف آرنه‌ایم دیده می‌شوند.^{۵۱} کریستوفر الکساندر واژگان «form و shape» را به کار می‌برد.^{۵۲} پیتر آیزنمن^{۵۳} اندیشمند دیدگاه ساختارشناسی هم در

کلمه‌های فارسی	کلمه‌های انگلیسی	گستره معنایی کلمه‌های دلالتگر ظاهر در حوزه معماری
شکل، نقش، صورت	shape و figure form	۱ دلالت بر «بخش ملموس و مرئی اثر»، بدون در نظر گرفتن خاصیت بازنمایی آن از امری دیگر یا امر درونی
تصویر، صورت، (نقش) ^{۵۲}	image و figure form	۲ دلالت بر «بخش ملموس و مرئی اثر» که تجلی امری دیگر است
-	form	۳ دلالت بر «ساختار اثر»
صورت، وجه	form	۴ دلالت بر «ماهیت اثر»

که ارتباط زمین و آسمان را (به گونه‌ای) بیان می‌کند».

الف. وجه دیدنی و صرفاً مادی شیء^{۴۰}

ب. مظهر ماده، زاده و نتیجه‌شده از ماده و نه در بر دارنده آن^{۴۱}

پ. (صورت)^{۴۲}؛ وجه دیدنی شیء که کیفی‌هایی ذاتی دارد.

ت. (فرم)^{۴۳}؛ «نمایشی از الگوهای جوهری پنهان»، ساختار شیء^{۴۴}.

ث. (صورت)^{۴۵}؛ معنای ذاتی نهفته در پس ظاهر، «مُثل افلاطونی».

ج. انتظامی از نیروهای جوهری، امری ثابت، فاقد جسمیت و پنهان، در عین حال عامل شکل‌گیری جسم.^{۴۶}

چ. شیوه‌های کلی و ثابت وجود، منشاء نمود بیرونی شیء، ماهیت شیء^{۴۷}.

دسته دوم، واژگان کلیدی اشاره‌کننده به ظاهر در نظریات معماری به زبان فارسی هستند که باید بررسی شوند.

«نقش»؛ وجه ملموس رمزی، آنچه «به حقیقتی پنهان اشاره دارد»^{۴۸}.

«صورت»؛ هندسه، «اندازه، ماهیت، کیفیت»، «پنهان دست یافتنی»^{۴۹}

«وجه»؛ «نشانگر هدفمندی حیات و هستی»^{۵۰}؛ «اصل (معنایی) انکارناپذیر در صورت‌پذیری معماری»^{۵۱}

با توجه به گستره معنایی کلمه‌های مورد نظر، درمی‌یابیم که واژگان اشاره‌کننده به ظاهر، در حوزه معماری، چهار کاربرد عمده دارند (ت ۱).

دیده می‌شود که در هر دو زبان، با عمق یافتن معنای واژه دلالتگر ظاهر، تعداد کلمه‌ها محدود می‌شود. به این ترتیب واژگان محدودی (تنها form، صورت و وجه) معانی گسترده‌ای دارند و به سطوح گوناگون ظاهر در نسبت با ابعاد پنهان آن دلالت دارند. بررسی اصالت چنین کاربردهایی برای واژگان مورد نظر، که امکان اصلاح و تثبیت آن‌ها را فراهم می‌آورد، تنها از طریق رجوع به حوزه‌های سازنده واژه میسر است.

۲۳. از این منظر می‌توان در پایان پژوهش محکی نیز در اعتبار لغات ترجمه‌شده یافت یا گزینه‌هایی برای ترجمه رساتر در اختیار گرفت.

۲۴. هادی‌نندی، «حقیقت‌نقش» ص ۹۱.

۲۵. هادی‌نندی، «درس‌هایی از معماری سنتی ایران»، ص ۱۰۱.

۲۶. همان، ص ۱۰۴.

۲۷. آن‌ها که تعریفی (خاص) از ظاهر بیان کرده‌اند.

۲۸. «شکل، صورت، مثال، تمثال، عکس، نگاره، تصویر، نمودار، قالب، الگو، بافت، ساختار، طرح، ترکیب، چارچوب، سبک، وضع، حالت، هیئت، ظاهر، نما، ریخت، سر و وضع، روی، قیافه، چهره، پیکر، هیکل، قواره، اندام، نقش، نقش و نگار، علامت، نیمرخ، رخ، طرح بیرونی، شبح، سایه نما، نمونه، طرح کلی، آرایش، تندیس، عارض، عین، شیء، نمود، جلوه، اثر، شمایل»

۲۹. نک: جمشید فراروی، فرهنگ طیفی.

۳۰. «شکل، صورت، نمونه، قالب، فرم، شیوه، پیکر، ریخت، هیئت» در برابر form، «تصویر، نگار، صورت خیالی، صورت ذهنی، نگاره، تخیل، کنایه، صورت جزئی، تصور، تمثال ذهنی، انگاره، نقش، عکس، پی‌انگاره» در برابر image «پیکر، شکل، پیکره، سیما، نگاره، عکس، تصویر، هیئت، رقم، صورت، ریخت» در برابر figure «شکل، صورت، ریخت، هیئت، پیکر» در برابر shape.

۳۱. گستره معنایی واژگان انگلیسی و فارسی، دلالتگر ظاهر در حوزه معماری؛ مأخذ: نگارنده.

۳۲. همان، ص ۱۰۴.

۳۳. همان، ص ۱۰۴.

۳۴. همان، ص ۱۰۴.

۳۵. همان، ص ۱۰۴.

۳۶. همان، ص ۱۰۴.

۳۷. همان، ص ۱۰۴.

۳۸. همان، ص ۱۰۴.

۳۹. همان، ص ۱۰۴.

۴۰. همان، ص ۱۰۴.

۴۱. همان، ص ۱۰۴.

۴۲. همان، ص ۱۰۴.

۴۳. همان، ص ۱۰۴.

۴۴. همان، ص ۱۰۴.

۴۵. همان، ص ۱۰۴.

۴۶. همان، ص ۱۰۴.

۴۷. همان، ص ۱۰۴.

۴۸. همان، ص ۱۰۴.

۴۹. همان، ص ۱۰۴.

۵۰. همان، ص ۱۰۴.

۵۱. همان، ص ۱۰۴.

۳. رجوع به حوزه‌های سازنده واژگان

برای یافتن جایگاه اصیل واژگان ذکرشده، لازم است به ریشه واژگان، کاربرد آن‌ها در متون مقدس، و جایگاه آن‌ها در حوزه فلسفه و حکمت مراجعه شود. این تفحص به تناسب وجود واژگان انگلیسی و فارسی در این دو حوزه زبانی انجام می‌شود.

۳.۱. جستجو در حوزه زبان انگلیسی

در این حوزه، لازم است که این کلمه‌ها را از چند زاویه بررسی کنیم.

۳.۱.۱. نگاهی به کلمه‌ها، در زبان انگلیسی

حوزه‌های معنایی واژه shape در زبان انگلیسی شامل «حدود و لبه‌های بیرونی شیء»، «حالت و وضعیت»، «عوارض و مشخصه»، و «ساختار» است.^{۵۲} این واژه، از ریشه ژرمنی «skap» یا «gesceap» به معنی «ظاهر بیرونی» و همچنین «sceppan» به معنی «ساختن» است.^{۵۳} figure در سه معنای «شکل بدن»، «تصویر یا مدل»، و «نمودار» به کار می‌رود.^{۵۴} ریشه «figure» واژه لاتین «figura» است که از «dheigh» به معنی «ساختن» آمده است.^{۵۵} image چهار دسته معنا دارد؛ «تصور، اعتقاد»، «تصویر ذهنی»، «تصویر یک شخص یا یک

۳۱. نک: ماری بریجانیان، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی.
۳۲. در واژگان مذکور، مفاهیم حمل‌شده بر واژگان از متن اصلی استخراج شده و واژه معادل در ترجمه‌های موجود درون پراکنش قرار داده شده است. برخی متون تاکنون ترجمه نشده‌اند و واژه‌ای معادل در برابر معنای آن‌ها قرار نداده‌ایم.
۳۳. کریستوفر الکساندر، سرشت نظم؛ ساختارهای زنده در معماری، ص ۱۴۶.
34. Alexander, Christopher, "The nature of order", book 1, p.179.
- جان لنگ در کتاب آفرینش نظریه معماری به معنای shape (good) از دید نظریه‌پردازان گشتالت پرداخته است. ذکر این معنا در تکمیل مفاهیم همراه این واژه لازم است. این نظریه‌پردازان برای «شکل خوب»، ویژگی‌هایی صرفاً ظاهری تعیین کرده و به منشأ و چگونگی ایجاد این ویژگی‌ها در شکل نمی‌پردازند.
۳۵. در دیدگاه لویی کان؛ (<http://archiperspecta.com>).
۳۶. کریستین نوربرگ-شولتز، معماری، حضور، زبان، و مکان، ص ۱۱.
۳۷. رودولف آرنهایم، بپوه‌شناسی صور معماری، ص ۱۰۳.
۳۸. کریستین نوربرگ-شولتز، همان، ص ۱۹۰.
۳۹. کریستین نوربرگ-شولتز، همان، ص ۱۷۵.
۴۰. معنای اول و دوم، در دیدگاه پیتر آیزنمن آمده است.
41. Charles Jancks, Karl Kropf, ibid, pp. 376

و figure نیز در زمره واژگان کلیدی در حوزه فلسفه مطرح شدند. گفتنی است که در فلسفه مدرن، واژه image بسیار متداول‌تر از دیگر واژگان است. این امر با توجه به اهمیت یافتن ذهنیت در این دوران و غلبه آن بر عینیت، پذیرفتنی است. مفهوم عمده استنباط‌شده از image در فلسفه مدرن، «تصویر ذهنی تشکیل‌شده در مغز در اثر ادراک حسی»^{۶۷}، «وهم»^{۶۸}، «کلیت انتزاع‌شده»^{۶۹} از شیء در ذهن است. این تصاویر «ملموس و خاص» و «متعلق به جهان ذهن» هستند.^{۷۰} نقش اصلی تصاویر ذهنی در این دوران، «فراهم آوردن امکان شناخت از طریق واسطه‌گری میان ادراک حسی و ادراک عقلی است»^{۷۱}. این نقش، رفته‌رفته و با کشف جهانی غیرتصویری، که می‌تواند بر اساس روابط ریاضی شکل گیرد و به ادراک درآید، کمرنگ می‌گردد. به این ترتیب تصور به بیانی شخصی از رویاهای هنرمند و ابزاری کارآمد، تنها در عرصه هنر، تقلیل می‌یابد.^{۷۲} بنا بر این کاربرد این واژه در دلالت به امر بیرونی، در حوزه فلسفه، از دست می‌رود. مهم‌ترین کاربرد figure در فلسفه مدرن، آن است که آن را یکی از دو اصل اساسی تشکیل‌دهنده عالم بدانیم (در فلسفه دکارت)؛ «امری عینی و مستقل از ادراک انسان»^{۷۳}. اما ابهام در چگونگی ارتباط این دو اصل به این واژه نیز رسوخ کرده است. بنا بر این figure به بعد ملموس پدیده، که در ارتباط با امری پنهان است، اشاره دارد.

هرچند واژه form در سال‌های آغازین فلسفه مدرن در معنای ارسطویی آن به کار می‌رفت^{۷۴}، با مطرح شدن «فرم‌های پیشینی»^{۷۵} که کانت بیان کرد، این کاربرد تغییر یافت. «فرم‌های پیشینی»، که به مثابه هندسه ذهنی انسان محسوب می‌شدند، form را از امری مربوط به شیء به امری ذهنی بدل ساختند. مرحله بعدی تغییر معنای این واژه مربوط به انتساب آن به پدیده‌های ملموس طبیعی و سخن گفتن از «فرم‌های طبیعی» است، که در دوران بعد از کانت اتفاق افتاد.^{۷۶} از این زمان به بعد و به‌خصوص از آن زمان که هگل آن را به کار برد، این واژه form به دلالتگری بر «امر

شیء، تصویر در آینه»، «توصیف»^{۷۷}،^{۷۸} ریشه آن imago لاتینی به معنی «بندسازی کردن، پیکره و تصویر»^{۷۹} است. معانی عمده form، «نوع و گونه»، «سبک، روش و طریق»، «شکل ظاهری» و «ساختار» است.^{۸۰} این واژه از ریشه لاتین «forma» هم‌معنی با عبارت «a mould»، «قالب، کالبد، الگو، و فطرت» است.^{۸۱} به این ترتیب، واژگان «shape و figure و image و form» در حوزه زبان، به «ظاهر بیرونی»، دلالت دارند. در این میان shape و form با داشتن معنای «ساختار»، گستره معنایی عمیق‌تری نسبت به دو واژه دیگر می‌یابند. دامنه معنایی واژه form با دلالت بر «طبیعت و ماهیت» از shape هم عمیق‌تر است.

۳.۱.۲. نگاهی به کلمه‌ها، در حوزه فلسفه

از میان واژگان کلیدی دلالتگر ظاهر که در حوزه معماری متداول هستند، form تنها واژه‌ای است که در حوزه فلسفه قدیم، نقشی کلیدی دارد. قرارگیری این واژه لاتین و معادل واژه یونانی idea را می‌توان نقطه عطفی در تاریخچه آن به‌شمار آورد.^{۸۲} این انتخاب هوشمندانه^{۸۳} که حاصل فهم دقیقی از معنای هر دو واژه است، سبب ایجاد پیوندی بادوام میان واژه form و معنای عمیق idea، چه در معنای افلاطونی و چه در معنای ارسطوییان، گشته است. بنا بر این form هم به مفهوم «وجه پنهان، ثابت، کلی، و حقیقی» هر پدیدار^{۸۴} و هم به مفهوم «وجه فاعلی، پنهان، اما فردی»، که «تنها در ترکیب با ماده» وجود واقعی می‌پذیرد^{۸۵}، کاربرد دارد. این دو دسته مفهوم که توالی زمانی دارند، تنها معنای فلسفی واژه form تا پیش از فلسفه مدرن هستند.

تغییرات اساسی در تفکر بشر در دوران رنسانس و تهی شدن idea از معنای عینی، شکافی میان form و idea حاصل کرد و کاربرد بسیار متفاوتی برای form ایجاد کرد. این تفاوت چنان است که امروزه برای جلوگیری از خلط معنای از واژه form یا the form دلالت بر معنای باستانی form استفاده می‌شود. علاوه بر این، از این دوران به بعد و به تناسب تغییرات، کلمه‌های image

۴۲. رودولف آرنه‌ایم، همان‌جا.
 ۴۳. کریستوفر الکساندر، یادداشت‌هایی بر ترکیب فرم، ص ۲۳.
 44. Christopher Alexander, *The Nature of Order*, book2, p. 432.
 ۴۵. رودولف آرنه‌ایم، همان، ص ۳۳۹.
 ۴۶. در دیدگاه لویی کان (ibid).
 ۴۷. نک: Christian Norberg-Schulz, *ibid*.
 ۴۸. هادی ندیمی، «حقیقت نقش»، ص ۹۱.
 ۴۹. همان، ص ۱۰۱.
 ۵۰. هادی ندیمی، «درس‌هایی از معماری سنتی ایران»، ص ۱۰۴.
 ۵۱. همان، ص ۱۰۵.
 ۵۲. کلمه‌های فارسی درون گیومه، از آرای تألیفی در حوزه معماری در زبان فارسی اخذ شده‌اند و ترجمه نیستند.
 53. "the outer form of something", "something that you can not see well because it is faraway orther is not enough light", "the condition of something, especially in relation to its ability to be effective or successful", "the features or qualities of something", "the correct order, arrangement, or structure of something".
 54. <http://etymonline.com>
 55. "the shape of the body of someone you do not know", "a picture or model of someone", "a drawing in a book that gives in formation".
 56. <http://etymonline.com>

بیرونی» تبدیل شد و در برابر «محتوا»^{۷۷} قرار گرفت.^{۷۸} این معنای جدید به دیگر حوزه فکری مهم در دوران مدرن نفوذ کرد و تقویت شد. واژه shape از واژگان کلیدی فلسفه محسوب نمی‌شود.

۳.۱.۳. نگاهی به کلمه‌ها در حوزه نقد ادبی^{۷۹}

تمرکز بر ظاهر اثر، از قرن هجدهم به بعد و در عرصه نقد ادبی رایج شد. نقد ادبی، سرچشمه نقد هنری، در ادوار بعدی چنان اهمیت یافت که حتی از فلسفه نیز پیشی گرفت. به طوری که واژگان کلیدی این حوزه به فلسفه راه یافتند.

در این حوزه، image به سه معنای برداشت شخصی انسان در مواجهه با اشیاء، اثر هنری نمادین، و کلمه‌ها یا عبارات استعاری به کار رفته است.^{۸۰} در حالی که figure معنای «نماد و بازنمایی گرافیکی» دارد.^{۸۱}

در دیدگاه‌های اولیه در عرصه نقد ادبی، با تأثیر از نظریات فلسفی، form در برابر محتوا دانسته می‌شد و پیوندی ناگسستنی با آن داشت.^{۸۲} اما از نیمه‌های قرن بیستم و رواج تحلیل‌های استوار بر «ظاهر بیرونی قابل ادراک اثر»، به تدریج از اهمیت محتوا، امر ماوراء form کاسته شد.^{۸۳} این ظاهر، شامل «اجزای تشکیل‌دهنده اثر، بدون در نظر گرفتن معنای آن‌ها» و «روابط بین این اجزا» است.^{۸۴} در چنین دیدگاه‌هایی form «کلیت» و «ساختار» مطرح می‌شود، اما از این مرتبه فراتر نمی‌رود و از معنای ماهوی آن سؤال نمی‌شود. نکته مهم در اینجا این است که با وجود نسبت دادن form به ظاهر اثر در تمام این دیدگاه‌ها، تغییری تدریجی در کاربرد و معنای این واژه به چشم می‌خورد؛ به طوری که form، یعنی «ظاهر مشهود و تجلی محتوا»، به تدریج به «ظاهر مشهود و خودبسنده»، شامل عناصر تشکیل‌دهنده و نسبت بین آن‌ها تقلیل می‌یابد.^{۸۵}

در حوزه نقد ادبی، shape عموماً واژه ای است که بیشتر در هنرهای انتزاعی (دوبعدی) مطرح است، در کنار نظم، توالی، و... یکی از «نمودهای ملموس ساختار» محسوب می‌شود.^{۸۶}

۳.۱.۴. امکان‌سنجی تثبیت واژگان کلیدی دلال‌تگر ظاهر اثر معماری، در زبان انگلیسی

با بررسی چگونگی کاربرد واژگان مورد نظر در این پژوهش در حوزه زبانی انگلیسی، فلسفه، و نقد ادبی، چهار محور معنایی در حوزه معماری این واژگان تأیید می‌گردد. همچنین دامنه معنایی هر واژه در هریک از حوزه‌های مذکور تبیین می‌شود (ت ۲).

چنان‌که مشهود است، دامنه معنایی این واژگان در حوزه‌های گوناگون، لزوماً یکسان نیست. معنای همه واژگان در حوزه‌های تخصصی به نسبت حوزه عام زبان، محدود شده است. در این میان معنای form، که گروهی شامل وجه پیدا و پنهان را در حوزه زبان شامل می‌شود، در فلسفه و نقد ادبی به دو معنای متقابل تقلیل یافته است. توجه به تاریخچه هر دو حوزه فکری نشان می‌دهد که این دو معنای متقابل در ادوار گوناگون بر این واژه حمل شده‌اند؛ یعنی در جایی که form به معنای وجه پنهان پدیده استفاده می‌شده دیگر در معنای وجه دیدنی آن کاربرد نداشته و بالعکس. این امر را می‌توان حاصل تطور دیدگاه غربی و تغییر معنای این واژه دانست. shape در حوزه‌های تخصصی، دیگر معنای ساختار را نمی‌رساند و تنها در اشاره به وجه دیدنی پدیده به کار می‌رود. بنا بر این علی‌رغم دامنه معنایی واژه shape، این واژه تا حد واژگان figure و image محدود می‌گردد. image در فلسفه کاربردی در اشاره به ظاهر ندارد و در نقد هم به تصویر و نسخه بازسازی شده و بدل از شیء دلالت دارد. figure تنها واژه‌ای است که دو معنای آن در اشاره به ظاهر در هر سه حوزه حفظ می‌شود.

با استناد به قابلیت واژه form در انتساب به گستره‌ای از معانی، شامل وجه پیدا و پنهان، می‌توان این واژه را در همه این معانی به کار برد. بنا بر این چگونگی کاربرد این واژه در آرای بررسی‌شده در حوزه معماری، درست به نظر می‌رسد. در این صورت چنانچه form در اشاره به ظاهر به کار رود می‌تواند نسبت ظاهر با مراتب پنهان باطن و معنا را به ذهن متبادر کند. چنین کاربردی برای این واژه

57. "an opinion that people have about someone or something, which may not be true"; "a picture or idea of something in your mind"; "a photograph, painting, or other work of art that represents a person or thing art, what you see when you look in a mirror"; "a description of something that uses language or combine side as in an interesting way".
58. <http://www.macmillandictionary.com/thesaurus>
59. copy, statue, picture
60. <http://etymonline.com>
61. "a type of something", "the particular way in which something appears or exists", "a shape of someone or something", "the structure of a piece of writing or music or a painting".
62. <http://etymonline.com>

توضیح اینکه، این محورهای معنایی شامل معانی مرتبط با ظاهر است. بعضی از این واژگان محورهای معنایی دیگری هم دارند.
۶۳. یواخیم ریتز و دیگران، فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه، ص ۲۸۸.

ت ۲. گستره معنایی کلمه‌های دلالتگر ظاهر در زبان انگلیسی، حوزه فلسفه، و حوزه نقد ادبی؛ مأخذ: نگارنده.

۳.۲. جستجو در حوزه زبان فارسی و عربی
در اینجا مناسب است که نگاهی به واژگان مذکور در زبان فارسی و عربی و منابع قرآنی و اسلامی بپردازیم.

۳.۲.۱. نگاهی به کلمه‌ها در زبان فارسی
«شکل، تصویر، نقش، و صورت» معادل واژگان انگلیسی در منابع معماری این پژوهش هستند. این واژگان بسیار محدودتر از واژگان استفاده‌شده در ترجمه متون علوم انسانی و حتی واژگان معادل، در ترجمه متون معماری هستند. مبنای انتخاب این واژگان، انتخاب متون اصلی و ترجمه‌های آن متون بوده است. «نقش، صورت، و وجه» نیز از متون تألیفی معماری به زبان فارسی اخذ شده که خود بسیار محدودتر از واژگان دلالتگر ظاهر در زبان فارسی هستند.
«شکل» در معنای «مانند، شبه، مثل، همانندی، سیرت و مذهب، صورت چیزی خواه محسوس باشد و یا موهوم، پوشیده شدن کاری» به کار می‌رود.^{۸۷} «تصویر» یعنی «صورت، نقش، رسم، شبیه، پیکر، نگار، بت، شکل، صورت کشیده‌شده‌ای بر روی صفحه کاغذ و یا پرده نقش‌شده، تندیس».^{۸۸} «نقش» حامل معنای «حفره، اثر و نشانی که از کسی یا چیزی باقی بماند، صورت، تصویر، رسم، ترسیم، شبیه، تمثال، نگار، پیکر، صورت ظاهر، نوشته، خط، آنچه بر نگین انگشتر یا بر سکه حک کنند»

می‌تواند نماینده دستگاه فکری طولی (سلسله‌مراتبی) باشد و مرتبه مورد اشاره را، که لزوماً پیوندی عمیق با معنایش دارد، بنمایاند.
چنانچه بخواهیم به تاریخچه کاربرد واژه form (معانی متقابل و نه طیفی آن) توجه کنیم، به منظور اجتناب از خلط معانی، می‌توان این واژه را با یکی از معانی اش متناظر کرد؛ یعنی با معرفه کردن واژه form از طریق حرف the و یا استفاده از حرف بزرگ در آغاز آن، به شکل Form، چنان که در فلسفه کاربرد دارد، راه حل مناسبی در واضح کردن این واژه و در عین حال از دست رفتن معنای آن به کار بست. در این حالت Form می‌تواند بر «معنا» دلالت داشته باشد و form، به «ظاهر دربرگیرنده محتوایی به غیر از خود» و «ساختار». در صورتی که نیاز به دقت بیشتری در انتخاب واژگان باشد، می‌توان از واژگان دیگر موجود در اشاره به ظاهر دیدنی بهره جست و form را تنها در اشاره به «ساختار» استفاده کرد. در این صورت از میان image و figure و shape که قابلیت انتساب به «ظاهر دربرگیرنده محتوی» را دارند، shape و figure مناسب‌ترند؛ پیوند عمیق image با معنای «تصویر» و «تصویر ذهنی»، از مناسبت این واژه در دلالت بر ظاهر، کاسته است. بنا بر این ممکن است shape و figure در دستگاه‌های فکری سطحی‌تر و یا هنگامی که رویه و سطح صرفاً ظاهری پدیده، بدون در نظر داشتن نسبت آن با معنایش در نظر است، به ظاهر دلالت کنند.

	در حوزه فلسفه				در زبان انگلیسی				گستره ی معنایی کلمه‌های دلالت گر ظاهر
	form	shape	figure	image	form	shape	figure	image	
۱									دلالت بر «بخش ملموس و مرئی» شیء، بدون در نظر گرفتن نمایاننده بودن آن
۲									دلالت بر «بخش ملموس و مرئی» شیء که تجلی امری دیگر یا درون شیء است
۳									دلالت بر «ساختار» شیء
۴									دلالت بر «ماهیت و طبیعت» شیء

۶۴ این انتخاب نخستین بار در قرون وسطی صورت گرفت.

65. Paul Edwards, *The Encyclopedia of Philosophy*, vol. 3,4, p.118- vol. 5,6, p.

322; Paul Friedlander, *PLATO, The Dialogues Second and Third Periods*, p.198, 319.

66. Aristotle, *Metaphysics: vii-x: zeta, eta, theta, iota*, p. 14; Paul Edwards, *ibid*, vol. 1,2, p. 160.

67. S.J Fredrick Copleston, *A History of Philosophy*, vol. 4, p. 184.

68. *Ibid*, vol 5, p. 24.

69. *Ibid*, p. 216.

70. *Ibid*, vol. 8, p. 451.

71. *Ibid*, vol. 6, p. 256.

72. *Ibid*, vol. 9, p. 291.

73. *Ibid*, vol. 5, p. 294.

74. *Ibid*, vol. 4, p. 297.

75. a priori forms

76. *Ibid*, vol. 7, p. 353.

77. Content

78. Michael Inwood, *A Hegel Dictionary*, pp. 109,110.

۷۹. این نظریه‌ها مرجع نظریه‌های هنری هستند.

80. Lawrence Shaffer, *Encyclopaedic Dictionary Of Literary Criticism*, pp. 231,232.

81. *Ibid*. p. 178.

۸۲ نک:

Richard Harland, *Literary Theory from Plato to Barthes, an Introductory History*.

۸۳ بابک احمدی، حقیقت و زیبایی، ص ۳۰۴.

است. «صورت» در مقایسه با این واژگان دامنه معنایی وسیع‌تری دارد و به معنای «هیئت، خلقت، شکل، تمثال، نقش، نگار، چهره، رخ، وجه، طلعت، تصویر، عکس، ظاهر، حس، دید، قالب، جسم، کالبد، چونی، چگونگی، کیفیت، تصور، آنچه به یکی از حواس ظاهر درک شود، گونه، جنس، نوع، صورت ظاهر» آمده است.^{۸۹} دامنه معنایی «وجه» نیز به مانند «صورت» وسیع است. به علاوه در این واژه معانی رفیعی بیان می‌شود. «وجه» به معنای «روی و چهره، صورت، هیئت، پیکر، سیما، دیدار، شکل، نمایش، عین چیزی و خود چیزی، کیفیت، چگونگی، طریق، راه، ذات و حقیقت چیزی، آنچه انسان بدان توجه کند، رضا و خوشنودی، بزرگی و منزلت، سوی و کرانه، جهت، قصد و نیت» است.^{۹۰}

با توجه به این معانی به نظر می‌رسد که، معنای واژگان «شکل، تصویر، و نقش» به «ظاهر دیدنی»، که خود می‌تواند جلوه‌بر دیگر باشد، محدود می‌شود. در حالی که «صورت» می‌تواند علاوه بر این معنی، به «نوع و گونه»ی پدیده هم اشاره داشته باشد.^{۹۱} در «وجه» ضمن دلالت بر همه این معانی، بر «ذات و حقیقت» شیء نیز اشاره می‌شود و به همین دلیل عمق معنایی زیادی دارد.^{۹۲}

۳.۲.۲. نگاهی به کلمه‌ها در زبان عربی و قرآن کریم

همه واژگان «شکل، تصویر، نقش، صورت، و وجه» اصلاً عربی هستند. چگونگی کاربرد این واژگان را می‌توان در متن مقدس قرآن کریم، اصیل‌ترین منبع در فهم جایگاه واژگان، جستجو کرد. همچنین در خصوص این کلمه‌ها، امکان رجوع به ریشه آن‌ها و دریافت پاره‌ای معانی از این طریق هست.

واژه «نقش» در قرآن کریم استفاده نشده است. اما معنای آن، در زبان عربی، «رنگ‌آمیزی و تزیین کردن، اثر روی زمین، تصویری که روی چیزی می‌کشند» است.^{۹۳}

«شکل»، به معنی «گونه و نوع»^{۹۴}، تنها یک بار در قرآن به کار رفته است.^{۹۵} این واژه در زبان عربی به معنای «مشتبه و مبهم شدن»، «به تصویر کشیدن (در آمدن)»، «همانندی، شباهت،

تصویر، مثل و مانند، هدف، قصد، زیبایی منظر»، «راه و روش و نیت» است.^{۹۶} می‌توان گفت که، شکل امری غیر خود را می‌پوشاند. واژگان «صَوَّرَ»، «صُورَ»، «صُورَة» و «مُصَوِّر» در قرآن کریم استفاده شده‌اند.^{۹۷} در این آیات، «صَوَّرَ»، به معنای «پرداختی پس از خلق کردن» است و تنها در خصوص خلقت انسان به کار می‌رود.^{۹۸} به این ترتیب صورت‌بخشی مرحله پایانی از مراحل خلقت انسان است که در آن «پرداخت»‌ها و «آراستن»‌های نهایی انجام می‌پذیرد. این واژه، مسیر از کل به جزء خلقت الهی و تحقق خلقت در عالم ماده را نشان می‌دهد. «صَوَّرَ»^{۹۹} و «صُورَة»^{۱۰۰} که شکل مفرد آن است، به معنای «ظاهر انسان»^{۱۰۱} و «عامل متمایزکننده پدیده‌ها از غیر»^{۱۰۲} که امری پنهان است، در قرآن آمده‌اند. «مُصَوِّر»^{۱۰۳} یکی از اسم‌های خداوند و به معنی کسی است که «پدیدآورده‌های خود را طوری آفریده که به یکدیگر مشتبه نشوند»^{۱۰۴}. معنای صَوَّرَ، در زبان عربی، یعنی «ترسیم کردن»، «به ذهن آوردن»، «شکل کشیدن»، «شکل، صفت، چیزی که تصور شود»^{۱۰۵} است.^{۱۰۶} به این ترتیب صورت را ظاهری، «نماینده و تجلی امری پنهان»، به حساب آورد.

از میان همه کلمه‌های تحت بررسی در این پژوهش، واژه «وجه» بیشترین کاربرد را در قرآن کریم دارد.^{۱۰۷} و به معنای «روی، جهت، نیت، همه وجود و حقیقت» در خصوص پدیده‌ها و انسان به کار رفته است.^{۱۰۸} اهمیت دیگری این واژه انتساب آن به خداوند، به معنای «خشنودی یا ذات» او است.^{۱۰۹} نکته مهم این است که «وجه منتسب به پدیده‌ها» و «وجه منتسب به خداوند» جنبه وحدانی دارند.^{۱۱۰} یعنی وجه یا «روح و حقیقت» هر چیزی، از آنجا که جلوه‌ای از خداوند است و با وجه الله نسبت دارد، «ناپودندگی» است. وجه همچنین بیانگر جنبه خلقی خداوند است و آیات او را شامل می‌شود. این واژه در زبان عربی هم کاربردها و معانی گوناگونی دارد و در معنای «دارای جاه و مقام، چرخاندن و در جهتی قرار دادن، به سوی کسی رفتن، با کسی روبه‌رو شدن، قصد چیزی کردن، سمت و سو، جانب و ناحیه، جلوی هر چیزی، صورت،

چهره» به کار رفته است.^{۱۱۱} معنا و کاربرد این واژه در قرآن کریم بسیار متعالی تر از معنای آن در ادبیات عرب است و بر گستره‌های معنایی از ظاهر دیدنی تا ابعاد پنهان و متعالی شیء دلالت دارد.

۳.۲.۳. نگاهی به کلمه‌ها در عرصه حکمت اسلامی

یکی از منابع فهم واژگان دلالنگر ظاهر، رجوع به چگونگی کاربرد آنها در حکمت است. زیرا در این عرصه می‌توان دیدگاه‌های متناظر با واژگان را یافت و به عمق معنایی آنها پی برد.

در فلسفه و حکمت اسلامی، واژگان «صورت محسوس، صورت عینی، صورت ظاهری، ظاهر و عین» از کلمه‌های کلیدی دلالنگر امر مشهود هستند.^{۱۱۲} در این میان تنها واژه «صورت» و ترکیبات آن با واژگان بررسی شده در این پژوهش، که واژگان متداول در حوزه معماری هستند، مشترک است. این واژه، جایگاه و معنایی خاص در فلسفه و حکمت اسلامی دارد و می‌تواند دو کاربرد ظاهراً متفاوت نزد حکما و فیلسوفان برای آن یافت.

اشراقیان و ملاصدرا با در نظر گرفتن معنای «حدی از تمایز» برای این واژه، همه موجودات عالم را واجد صورت دانسته‌اند. هر پدیده، به محض تجلی یافتن و جدا شدن اعتباری از مبدأ نخستین، به گونه‌ای از دیگر پدیده‌ها متمایز می‌شود و صورت می‌پذیرد. به این ترتیب از موجودات محسوس عالم مادی تا موجودات منفرد غیرمادی در عالم خیال و همچنین موجودات کلی عالم ماهیات، به اعتبار مظهریت‌شان از ذات خداوند «صورت» محسوب می‌شوند.^{۱۱۳} این حکما به منظور گویا کردن مقصود خود، گاه «صورت» را با واژگان دیگر ترکیب کرده‌اند.^{۱۱۴} کاربرد گسترده این واژه همه مراتب عالم را چون زنجیره‌ای به هم پیوسته معرفی می‌کند. بنا بر این هر مرتبه از عالم، بنا به نسبتی که با پدیده‌های مادون و ماوراء خود برقرار می‌کند، می‌تواند صورت یا معنا باشد. گرچه این متفکران صورت را به مراتب گوناگون عالم نسبت می‌دهند، همواره معنای این واژه در مقام امری ظاهری مد نظرشان است. می‌توان گفت که

واژه «صورت» نزد این حکما «اسم ظاهر» است.

در مقابل این دیدگاه، مشائیان، «صورت» را دلالت بر وجه پنهان امور به کار برده‌اند. نزد این حکما «صورت»، «وجه فاعلی و اثرگذار» در برابر ماده اثرپذیر است. در ترکیب صورت و ماده، موجود منفرد محسوس ایجاد می‌شود. این وجه پنهان فاعلی در ترکیب با ماده، «پنهان ولی منفرد» و در انتزاع از ماده به طور ذهنی- «پنهان و کلی» است.^{۱۱۵} ملاصدرا «صورت» موجودات زنده را «نفس» آنها می‌داند که می‌تواند در مراحل بدون نیاز به ماده وجود داشته باشد.^{۱۱۶} این دسته از حکما «صورت» را در معنایی نزدیک به «اسم باطن» به کار برده‌اند.

با فاصله گرفتن از فلسفه و حکمت اسلامی، در ادوار اخیر شاهد قلت فلسفه‌های مؤلف در این حوزه فرهنگی و زبانی هستیم. در این دوران بیشتر متون فلسفی ترجمه‌هایی از نظریات غربی به زبان فارسی هستند. این متون یکی از مسیرهای ورود تفکرهای جدید فلسفی به حوزه زبان فارسی هستند که به تبع، تغییراتی در جایگاه و معنای برخی واژگان ایجاد کرده‌اند. با مرور متون فلسفی، درمی‌یابیم که با گذشت زمان و رسیدن به حوزه فلسفه جدید، میزان استفاده از واژه «صورت»، که واژه‌ای پراستعمال در فلسفه است، کم شده و در عوض، واژه غیر کلیدی «شکل» پر کاربرد شده است. این واژه معادلی برای واژگان لاتین form و shape است.^{۱۱۷} در این صورت «شکل»، با دلالت به «ظاهر دیدنی و ملموس» و نهایتاً «ساختار»ی که حتی به معنایی غیر خود وابستگی ندارد، نماینده تفکرهای جدید نشانه‌شناسی می‌گردد.

۳.۲.۴. امکان‌سنجی تثبیت واژگان کلیدی دلالنگر

ظاهر اثر معماری در زبان فارسی

واژگان دلالنگر ظاهر در زبان فارسی و حوزه‌های فکری مرتبط با آن را می‌توان در پنج محور معنایی در نظر گرفت. در این میان گستره معنایی واژگان در زبان فارسی، عربی، و حکمت اندکی با یکدیگر تفاوت دارد. به گونه‌ای که بسیاری واژگان زبان ازدامنه

84. Lawrence Shaffer, ibid, p.185.

۸۵. در دیدگاه فرمالیسم.

86. Susanne k. Langar, *Feeling and Form*, p. 300.

87. <http://www.vajehyab.com/dehkhoda>

۸۸. همان‌جا.

۸۹. همان‌جا.

۹۰. همان‌جا.

۹۱. ترکیب «آدم صورت» به معنی «به گونه آدمی» یکی از ترکیبات حامل این معنا است که در شعر ناصر خسرو آمده است.

۹۲. وجه خدا اگر شودت منظر نظر/ زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی (حافظ).

۹۳. لوئیس معلوف، المنجد، جلد دوم، ص ۱۱۷۰.

۹۴. قرآن کریم، سوره ص، آیه ۵۸.

۹۵. «شاکله» نیز واژه‌ای هم‌ریشه با «شکل» و به معنی «طریقه، مثل و مانده، هیئت و فرم» یک بار در قرآن، در سوره اسراء، آیه ۸۴ آمده است.

۹۶. به ترتیب «شکل»، «شکل» و «شکل» و «الشکل و الشکل»، «الشاکله» (لوئیس معلوف، همان، جلد اول، ص ۵۵۳).

۹۷. آل عمران، آیه ۶؛ اعراف، آیه ۱۱؛ غافر، آیه ۶۴؛ تغابن، آیه ۳.

۹۸. قرآن کریم، ترجمه فولادوند، جلد اول، ص ۴۷۴.

۹۹. غافر، آیه ۶۴؛ تغابن، آیه ۳.

۱۰۰. انفطار، آیه ۸.

۱۰۱. جامع تفاسیر نور، ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۱۷، ص ۵۲۳.

۱۰۲. همان، جلد ۲۰، ص ۳۷۰.

۱۰۳. حشر، آیه ۲۴.

۴. سخن پایانی

بررسی چگونگی کاربرد کلمه‌ها در نامیدن ظاهر اثر، در حوزه معماری و سنجیدن اصالت این کاربرد در حوزه‌های مادر اندیشه، که در این پژوهش بدان‌ها توجه شده، نشان می‌دهد که می‌توان این واژگان را در سه دسته عمده و مجزا قرار داد؛ واژگانی که به «ظاهر صرف بدون توجه و ارجاع به معنا» دلالت دارند، واژگانی که ناظر به «ظاهر در برگیرنده معنا» هستند، و واژگانی که علاوه بر ظاهر، به «معنا» نیز اشاره دارند. این دسته‌بندی نماینده سه دیدگاه موجود در عرصه‌های فکری بشر در خصوص ظاهر است؛ دیدگاهی که، ظاهر را بی‌نیاز از باطن و مستقل به حساب می‌آورد، دیدگاهی که ظاهر را وابسته به امری پنهان می‌داند، اما ارتباط ظاهر و باطن را جدانشدنی تلقی می‌کند و دیدگاهی که در آن اصالت با باطن است و ظاهر تنها سایه و جلوه باطن در نظر گرفته می‌شود. نکته قابل توجه این است که در هر دو حوزه زبانی بررسی شده در این پژوهش، واژگان تناظر یافته با «ظاهر صرف» جعلی هستند. یعنی هیچ‌یک از واژگان نمی‌توانند بدون اشاره به امری غیر از خود، تنها به ظاهر دلالت داشته باشند. در حالی که واژگان در دو سطح دیگر، به طریقی با معنایشان پیوند اصیل دارند. یعنی قابلیت دلالت بر ظاهر وابسته به باطن و ظاهر تجلی‌گون در این واژگان نهفته است. این مسئله با توجه به قدمت شکل‌گیری کلمه‌ها و هم‌زمانی آن‌ها با غلبه تفکر سنتی، مطلق‌گرا و از سوی دیگر، تأخر زمانی مکاتب فکری نسبی‌گرا پذیرفتنی است. از آنجا که تفاوت میان دیدگاه‌های مطلق‌گرا و نسبی‌گرا تفاوت مهم و معناداری است و بر چگونگی

فهم و خلق ظاهر بسیار اثرگذار است و از سوی دیگر، در کلمه‌ها قابلیت بیان این تفاوت نیز هست، می‌توان از اختلاط واژگان متناظر با هریک از این دو دیدگاه اجتناب کرد و به این ترتیب مقدمات بیان طرز تلقی از ظاهر از این منظر را فراهم کرد. در این صورت واژگان «شکل»، «نقش»، و «shape» تنها نمایندگان تفکر نسبی هستند که در آن ظاهر عمق چندانی ندارد و به طور مستقل بررسی می‌شود. این واژگان در خصوص ظاهر با معانی دیگر استفاده نمی‌شوند. در حالی که واژگان «صورت»، «وجه» و «form» امکان دارد نماینده تفکر سلسله‌مراتبی باشد و با دلالت بر ظاهر تا باطن، پیوستگی مراتب عالم و یکی بودن حقیقت ظاهر و باطن را انعکاس دهند (ت ۴).

نکته ظریف و قابل تأمل دیگری که از بررسی واژگان حاصل می‌شود، دست یافتن به واژه «وجه» برای اشاره به ظاهر است؛ واژه‌ای با ریشه عمیق که از دو واژه «صورت» و «form» حتی در عمیق‌ترین معانی‌شان می‌گذرد و توان بیان ارتباط هر پدیده با خداوند و جلوه‌گر بودن پدیده‌ها را می‌یابد. واژه‌ای که بعید است معادلی در زبان انگلیسی داشته باشد.

در مجالی که برای تثبیت واژگان پیش رو است، و علی‌رغم قصد بر انتقال دیدگاه‌های معرفتی همراه واژگان، باید خاطر نشان کرد که این تفاوت فرهنگی از دام ترجمه می‌گریزد و از جمله ریزش‌های معنایی اجتناب‌پذیری در هنگام ترجمه است. در این میان شایسته است که، در ترجمه متون، علاوه بر امانت‌داری، به گونه‌ای از معادل‌سازی، که بیشترین فایده را برای حال و روز معماری کنونی ایران دارد و آن را به غایت حقیقی‌اش نزدیک می‌کند، توجه شود.

۱۱۱. معلوف، همان، جلد دوم، ص ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵.
۱۱۲. نک: سیدمحمد موسوی، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و کلام اسلامی.
۱۱۳. سیدجعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ص ۲۹۲.
۱۱۴. صورت خیالی، صورت علمی، صورت مثالی، صورت کلی، صورت ذهنی، صورت نوعیه و... (نک: موسوی، همان).
۱۱۵. نک: علیمراد داوودی، عقل در حکمت مشاء.
۱۱۶. نک: جواد مصلح، علم النفس یا روان‌شناسی صدر المتألهین، جلد اول.
۱۱۷. بابک احمدی، همان، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.
۱۱۸. از قبیل: وجه/ صورت محسوس، وجه/ صورت معقول و....
۱۱۹. به طوری که واژگان دلالت‌گر ظاهر همواره یا «نشان» و «علامت» چیزی غیر خود بوده‌اند و یا در دلالت به معنا به کار رفته‌اند.

ت ۴. تثبیت واژگان دلالت‌گر ظاهر اثر در حوزه معماری؛ مأخذ: نگارنده.

تثبیت واژگان دلالت‌گر ظاهر اثر در حوزه معماری	کلمه‌های انگلیسی	کلمه‌های فارسی
۱	دلت بر «ظاهر صرف» بدون توجه و ارجاع به معنا	Shape و figure
۲	دلت بر «ظاهر در برگیرنده معنا» و «ساختار»	form
۳	علاوه بر دلالت بر ظاهر، به «معنا» نیز اشاره دارند	Form

منابع و مأخذ

آرنهایم، رودلف. *پویه‌شناسی صور معماری*، ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶.

آیتو، جان. *فرهنگ ریشه‌شناسی انگلیسی*، ترجمه حمید کاشانی، تهران: معین، ۱۳۸۵.

احمدی، بابک. *حقیقت و زیبایی*، تهران: مرکز، ۱۳۸۴.

الکساندر، کریستوفر. *یادداشت‌هایی بر ترکیب فرم*، ترجمه سعید زرین‌مهر، تهران: روزنه، ۱۳۸۴.

_____ . *سرشت نظم؛ ساختارهای زنده در معماری*، ترجمه رضا سیروس صبری و علی اکبری، تهران: پرهام نقش، ۱۳۹۰.

بريجانیان، ماری. *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*، ویراسته بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

چینگ، فرانسیس. *معماری: فرم، فضا، نظم*، ترجمه محمدرضا افضلی، تهران: انتشارات یزدا، ۱۳۸۸.

داوودی، علیمراد. *عقل در حکمت مشاء*، تهران: حکمت، ۱۳۴۹.

معلوف، لوئیس. *المنجد*، ترجمه مصطفی رحیمی اردستانی، ج ۱ و ۲. تهران: صبا، ۱۳۷۷.

ریتز، یواخیم و کارل فرید گروندر و گتفرید گابریل. *فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، ترجمه سیدمحمدرضا بهشتی، تهران: مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)، ۱۳۸۶.

سجادی، سیدجعفر. *فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. *تفسیر المیزان*، جامع تفاسیر نور، دایرة المعارف چند رسانه‌ای قرآن کریم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، ۱۳۸۹.

فراروی، جمشید. *فرهنگ طیفی*، تهران: هرمس، ۱۳۸۷.

قرآن کریم، ترجمه محمدمهدی فولادوند، جامع تفاسیر نور، دایرة المعارف چند رسانه‌ای قرآن کریم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، ۱۳۸۹.

لنگ، جان. *آفرینش نظریه معماری*. *نقش علوم رفتاری در طراحی محیط*، ترجمه علیرضا عینی‌فر، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

مصلح، جواد. *علم النفس یا روان‌شناسی صدر المتألهین*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

موسوی، سیدمحمود. *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و کلام اسلامی*، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۶.

ندیمی، هادی. «درس‌هایی از معماری سنتی ایران»، در *مجموعه گفتارهای اولین و دومین هم‌اندیشی مباحث معماری*، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۶.

_____ . «حقیقت نقش»، در *کلک دوست: ده مقاله در هنر و معماری*، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۶.

نوربرگ- شولتز، کریستین. *معماری، حضور، زبان، و مکان*، ترجمه علیرضا سیداحمدیان، تهران: مؤسسه معمار نشر، ۱۳۸۱.

Alexander و Christopher. *The Nature of Order, Book1-4*, California: The Center of Environmental Structure, 2002.

Aristotle. *Metaphysics: vii-x : zeta و eta و theta و iota*, Hachett publishing, 1985.

Arnheim, Rudolf. *The Dynamics of Architectural Form*. University of California Press, 1975

Copleston, S.J Fredrick. *A History of Philosophy*, Vol. 4- 9, New York, N.Y.: Image Books, 1963.

Conrads, Ulrich. *Programs and Manifestoes on Twentieth Century Architecture*, Massachusetts: The MIT press, 1971.

Edwards, Paul. *The Encyclopedia of Philosophy*, London: Macmillan Publishing, 1967.

Friedlander, Paul. *PLATO, The Dialogues Second and Third Periods*, London: Routledge and Kegan Paul, 1969.

Harland, Richard. *Literary Theory from Plato to Barthes, an Introductory History*. Macmillan Press LTD. 1999.

Inwood, Michael. *A Hegel Dictionary*, Oxford, OX و UK: Cambridge, Mass, 1992.

Jancks, Charles & Karl Kropf. *Theories and Manifestoes of Contemporary Architecture*, Chichester, West Sussex: Wiley Academy, 2006.

Langar, Susanne k. *Feeling and Form*, in www.amazon.com.

Norberg- Shultz, Christian. *Architecture: Presence, Language*